



خوش آن دمی که ظهور مهدی زهرا(س) بهارمان باشد

لحظات تحویل سال که رسید، دستانت را که بلند می‌کنی قبل از خواندن دعای «یا مقلب القلوب...»، قلبت به تپش می افتد و منشور انتظار بر زبانت جاری می‌شود و آهسته زمزمه می‌کنی: «اللهم عجل لولیک الفرج... مولای من کجایی؟

لحظات تحویل سال که رسید، دستانت را که بلند می‌کنی قبل از خواندن دعای «یا مقلب القلوب...«، قلبت به تپش می افتد و منشور انتظار بر زبانت جاری می‌شود و آهسته زمزمه می‌کنی: «اللهم عجل لولیک الفرج... مولای من کجایی؟

خانه تکانی‌ها که آغاز می‌شود دلت پر می‌کشد برای دنیا دنیا خاطره‌ای که سال‌ها از خانه دلت نتکانده‌ای، دلت پر می‌کشد برای تمام کسانی که بودند و امروز نیستند، برای دستان چروک خورده مادر که سال‌ها سبزه نوروز را با دستانش به سبزی طبیعت می‌کشانند.

دلت پر می‌کشد برای هزاران هزار آرزوی لحظه‌های تحویل سال، دلت پر می‌کشد برای صدای یا مقلب خواندن پدر که امسال دیگر در خانه نمی‌پیچد، دلت پر می‌کشد برای خنده‌های کودکانی که به رویت امید روزهای کودکی را هدیه می‌کرد.

خانه تکانی‌های سال نو که آغاز می‌شود دلت را هم بتکان، کینه‌های نشسته بر گوشه کنار خانه دلت را آهسته پاک کن، تجربه‌های خوب و بد را خوب تمیز کن و در جای خود بگذار، پای طاقچه خاطرات، تلخ‌ها و شیرین‌ها را خوب بتکان و در جای خود بگذار.

تلخ‌ها را عقب‌تر بچین و شیرین‌ها را کنار آینه محبت جای ده، محبت دوستان را کنار ایوان زیبای خاطرات بگذار و محنت روزگار را بیرون کن.

خانه تکانی‌ها که آغاز شد، کم‌کم خانه دل هم تکانده می‌شود، ساعات لحظه تحویل سال که فرا می‌رسد در آینه دل برای دستان پیر مادر و حسرت روزهای نبود پدر دعا کن.

برای چشمان خیس کودکی که این روزها، مفهوم لباس نوی عید برایش معنایی ندارد، برای نگاه شرمنده پدری که سرمای روزهای آخر زمستان را به امید نگاه شاد دخترکش تاب می‌آورد و خانه‌های مردمانی را می‌تکاند که دل‌هایشان شاید سال‌هاست که تکانده نشده است.

ساعات تحویل سال ساعات قریب گذر از گذشته‌ای است که می‌گذرد و آینده‌ای که پیش روست، ساعات آشنایی که لبریز شده از خاطرات کودکی و اسکناس‌های تا نخورده‌ای که از میان قرآن بر می‌داشتی، ساعات قریبی که نیازمند خانه تکانی دلت بوده‌اند تا وسعت پاک‌ی‌اش را دریابی و با آیین روشن دل دستان مناجات را بلند کنی.

ساعات تحویل سال که می‌آیند برای لحظه‌ای شاید خیلی کوتاه غم‌ها می‌روند، برای لحظه‌ای شاید به کوتاهی نفسی حسرتی عمیق جانت را در بر می‌گیرد، حسرت نبود نگاه پدر و شاید حسرت نبود نگاه همه آنهایی که نیستند.

ساعات تحویل سال که می‌آیند دقایق شاید برای ثانیه‌ای می‌ایستد و تو از قطار دنیا پیاده می‌شوی و آروزی‌ها را تا آسمان هفتم بالا می‌بری، آنگاه نگاهی از برای جاده‌ای که هنوز رو به انتظار باز مانده بارانی می‌شود.

نگاهت رو به سالی که گذشت و نیامد خیس می‌شود و چشمانت رو به سالی که در پیش است و شاید «او« بیاید، برقی به روشنی تمام آیین‌ها در خود متبلور می‌کند.

دستانت را که بلند می‌کنی قبل از خواندن یا مقلب القلوب، ذکر دائمی بر زبانت جاری می‌شود و چشمان خیس در انتظار آمدنش رو

به لبخند سبز خدا، دستان مهربان مولایی را می‌طلبید که با نیامدنش بار یتیمی‌مان را سال‌هاست که برایمان تجدید می‌کند.

طاهره رفعت